

نوع مقاله: پژوهشی

## فرا ترکیب مطالعات مرتبط با بازسازی ساختارهای فرهنگی

محمد یاری بیگی درویشوند/ دانشجوی کارشناسی ارشد رشته مدیریت راهبردی فرهنگ دانشگاه جامع امام حسین

yaribeygi733@gmail.com

seyed466@yahoo.com



orcid.org/0009-0002-2745-9762

محمد سیدغراب/ کارشناس ارشد جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی

دریافت: ۱۴۰۳/۰۳/۲۷ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۶/۲۸

### چکیده

نوظهور بودن مسئله «بازسازی ساختارهای فرهنگی» برای پژوهشگران، سبب می‌شود توجه به یافته‌های پژوهشی صورت‌گرفته در حوزه‌های مرتبط با این مسئله به‌مثابه سرمایه‌های علمی موجود در این مسیر، راهگشای گسترش دانش و زمینه‌ساز تولید یا توسعه نظریات و تفسیرهای جدید درباره بازسازی ساختارهای فرهنگی در آینده باشد. این نوشتار نه با هدف ارائه خلاصه‌ای از یافته‌های گذشته، بلکه به منظور ترکیب و تفسیر آنها به بازخوانی مطالعات صورت‌گرفته از منظر بازسازی ساختارهای فرهنگی می‌پردازد. به منظور مطالعه نتایج پژوهش‌های مرتبط با مسئله بازسازی ساختارهای فرهنگی، از روش «فرا ترکیب» به‌مثابه یک شیوه روشمند و علمی در تحلیل یافته‌های پیشین - برخلاف روش‌های مرسوم پیشینه‌شناسی - استفاده می‌شود. در این تحقیق پس از ساخت چارچوبی مفهومی از طریق مصاحبه‌ها و مطالعات اکتشافی، برای تعیین منابع، نتایج یافته‌ها با استفاده از روش «فرا ترکیب» و راهبرد هفت‌مرحله‌ای سندلوسکی و باروسو ترکیب می‌شوند. یافته‌ها در دو کد یکپارچه‌کننده «توجه به ساختارهای رسمی» و «توجه به ساختارهای غیررسمی» طبقه‌بندی می‌شوند. توجه به ساختارهای رسمی و سازمانی در این آثار، یا رویکردی «توصیفی» دارند و یا از رویکردی «آسیب‌شناسانه» نسبت به ساختارهای رسمی و سازمانی برخوردارند و یا رویکردی «غایت‌مدارانه» داشته و یا با رویکردی «تحول‌گرایانه» به بیان «مواع» «اصول» و «راهکارهای تحول» در سازمان فرهنگی پرداخته‌اند. توجه به ساختارهای غیررسمی در این آثار نیز یا مانند گذشته رویکردی «توصیفی» دارد و یا با رویکردی «تحول‌گرایانه» به «اصول» و «مواع تحول فرهنگی» پرداخته است. در نهایت نیز به برخی کاستی‌ها در حوزه مطالعات بازسازی ساختارهای فرهنگی اشاره گردیده است.

کلیدواژه‌ها: بازسازی، ساختارهای فرهنگی، مهندسی فرهنگ، سیاست‌گذاری فرهنگی، تغییرات فرهنگی.

اهمیت و جایگاه فرهنگ در میان اندیشمندان، در طول تاریخ فراز و فرودهای فراوانی را تجربه کرده است. با این حال، مطالعه و کندوکاو درباره فرهنگ و مسائل مرتبط با آن، با وجود اختلاف بسیار در تعیین معنا و مصداق، به کاری رایج در میان اندیشمندان علوم انسانی در دو سده اخیر تبدیل شده است. برخی از مکاتب و متفکران فرهنگ را در نقطه کانونی تحلیل‌های خود جای داده‌اند و برخی دیگر نیز آن را در کنار دیگر عناصر جهان انسانی مطالعه کرده‌اند. بسیاری از رویدادهای اجتماعی نیز سبب شد توجه بیشتری به مطالعات فرهنگ معطوف گردد و بر اهمیت آن افزوده شود. برای نمونه، جنبش‌های اجتماعی و سیاسی پدیدآمده در میانه سده بیستم میلادی و تضادهای اجتماعی برآمده از آن بیش از آنکه بر دیدگاه‌های اقتصادی و طبقاتی تأکید داشته باشند، حول محور هویت و فرهنگ متمرکز بودند (سیدمن، ۱۳۸۶، ص ۱۸۰).

بر همین اساس، فرهنگ در میان بخش قابل توجهی از متفکران، به‌ویژه جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان به‌مثابه عنصری حیاتی در زمینه تحلیل و سیاست‌گذاری، با هدف تغییر و انسجام اجتماعی مد نظر قرار گرفته و کارکردهای متعددی - از جمله انسجام‌بخشی، قالب‌ریزی شخصیت، سازگاری با محیط، هویت‌بخشی و مانند آن - را نیز برای آن برشمرده‌اند (آزاد ارمکی و منوری، ۱۳۹۱).

از سوی دیگر تأکید مضاعفی بر مقوله فرهنگ در تاریخ و سنت ایران وجود دارد و حتی به‌مثابه زیربنا و بن‌مایه تحولات چند دهه اخیر و به‌ویژه اساس نظام سیاسی جمهوری اسلامی تلقی می‌شود. امروزه نیز با قطع نظر از اختلاف در حدود و تعاریف «فرهنگ»، بسیاری از تضادها، نابسامانی‌ها، نقص‌ها و نارسایی‌های کارکردی در ساحت‌های اجتماعی در جامعه ایرانی، از زمینه‌های فرهنگی برخوردار است. بدین روی در سال‌های اخیر نیز حجم این آسیب‌ها متفکران و سیاست‌گذاران را بیش از پیش متوجه ساختارهای فرهنگی کشور نموده و در نهایت، سبب توجه به ساختارهای فرهنگی شده و موضوع بازسازی آن را مطرح ساخته است.

رویکردهای گوناگونی در مسئله مداخله در فرهنگ، ساختارها و شاکله‌های آن به‌منظور اصلاح و بازسازی وجود دارد. در برخی از آنها مداخله در فرهنگ در مقیاس کلان اجتماعی و تاریخی کاری بیهوده است؛ زیرا فرهنگ متأثر از عوامل مشخص، مسیر خاصی را در تاریخ می‌پیماید و - در حقیقت - فرهنگ تابع عناصر دیگری، از جمله عناصر سیاسی و اقتصادی به‌شمار می‌رود. اما در ادامه، برخی (مانند مکتب بیرمنگام و فرانکفورت) با تقلیل پوشش‌های فرهنگی و فرایندهای معنایی زندگی اجتماعی به فرایندها و عناصر ایدئولوژیک و یا اقتصادی اعتراض کردند و با نگاهی انتقادی و هنجاری، فرهنگ را در متن تحلیل‌های خود قرار دادند (سیدمن، ۱۳۸۶). در این رویکردها مداخله امری بی‌فایده تلقی نشده، اما سودمند یا مخرب بودن و ضروری یا غیرضروری بودن آن محل اختلاف است (همان). اما آنچه قابل دفاع به نظر می‌آید لزوم مداخله در فرهنگ در مواردی است که یک امر فرهنگی تبدیل به مسئله می‌شود. همان‌گونه که در تعریف «مسئله» نیز گفته شده، «مسئله» وضعیتی است که توسط کسی مثل جامعه‌شناس یا سیاست‌مدار به‌مثابه یک وضعیت ناپسند و نامطلوب مورد قضاوت قرار می‌گیرد و نیازمند نوعی مداخله برای اصلاح یا بهبود است (بلیکی، ۱۳۸۴، ص ۷۰).

«بازسازی ساختارهای فرهنگی» مسئله‌ای است که به تازگی در کشور مد نظر قرار گرفته است و پدیده‌ای نوظهور برای پژوهشگران و صاحب‌نظران محسوب می‌شود. بنابراین توجه به داشته‌های علمی موجود که به نوعی به این مسئله مربوط می‌شوند، می‌تواند راهگشای درک، توصیف، تفسیر، تبیین و در نهایت، تجویز مناسب‌تر برای حل این مسئله باشد. به همین سبب است که پیشینه تحقیق همواره یکی از مراحل محوری و اساسی یک تحقیق به‌شمار می‌رود و می‌تواند تعیین‌کننده چارچوب‌های مفهومی و نظری تحقیق، روش تحقیق، سؤالات فرعی تحقیق و مانند آن باشد.

مراجعه به مطالعات پیشین، این امکان را برای پژوهشگر فراهم می‌آورد که آگاهی خود را نسبت به مسئله تحقیق گسترش دهد و کاستی‌های موجود در یافته‌های مربوط به مسئله را بشناسد و میان یافته‌های گذشته و آنچه در تحقیق خود به دنبال کشف آن است، ارتباطی منطقی برقرار سازد و حتی موجب بازنگری در مسئله اصلی تحقیق شود. در نهایت، مرور پیشینه تحقیق به پژوهشگر کمک می‌کند تا از آخرین پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه ذی‌ربط آگاه شود. هدف از مرور پیشینه تحقیق معمولاً ابطال نظریات، مرور تحولات مرتبط با یک موضوع و یا پی بردن به نحوه استفاده محققان از منابع علمی است.

اما آنچه در این پژوهش انگیزه اصلی مرور تحقیقات گذشته بوده، درک و تحلیل و ارائه یک نگاه کلان درخصوص آثار مرتبط با حوزه تحولات ساختارهای فرهنگی و ناظر به بازسازی این ساختارها بوده است؛ زیرا پیشه‌شناسی تحقیقات در روش مرسوم، به علت فقدان ضابطه‌مندی و فقدان شیوه‌ای منطقی همواره مورد انتقاد بسیاری بوده است.

بنابراین هدف این نوشتار ارائه جامع و خلاصه از یافته‌های گذشته نیست، بلکه ترکیب و تفسیر آنها مد نظر است. این پژوهش با توجه به پراکنده بودن نتایج تحقیقات گوناگون درباره مسئله بازسازی ساختارهای فرهنگی، در تلاش است با کنار هم قرار دادن آن آثار و تحقیقات به‌مثابه داده‌های خام در یک تحلیل ثانوی، آنها را با عینک مسئله بازسازی ساختارهای فرهنگی، بازخوانی و تحلیل کند تا مشخص شود در موضوع بازسازی کدام سرمایه‌های پژوهشی موجود است؟

بنابراین سؤال اصلی این پژوهش آن است که با تحلیل و ترکیب یافته‌های پژوهش‌های گذشته درباره بازسازی فرهنگ و ساختارهای فرهنگی، به چه داده‌هایی می‌توان دست یافت که در کار بازسازی بتوان از آنها به‌مثابه سرمایه‌های علمی، برای شناخت بهتر ابعاد مسئله و ارائه راهکار بهره برد.

به صورت منطقی نیز در کار بازسازی ساختارهای فرهنگی کشور در سه مقام چیستی یا توصیف، چرایی یا تبیین، و چگونگی یا تغییر، می‌توان به مطالعه و طرح سؤال پرداخت و این سه حوزه، سه بعد این پژوهش را تشکیل می‌دهند. در بعد اول این سؤالات مطرح است:

– بازسازی ساختار فرهنگ چه ماهیتی دارد؟

– معنای «فرهنگ» و «ساختارهای فرهنگی» چیست؟

– تغییرات ساختارهای فرهنگ چه ابعاد و مؤلفه‌هایی دارد؟

در بعد دوم سؤالاتی از این قبیل مطرح است که علل تغییرات فرهنگ چیست؟

در بعد سوم نیز سؤالاتی از این قبیل مطرح است که سؤالات فرعی این تحقیق به‌شمار می‌آیند:  
 - وضعیت مطلوب ساختارهای فرهنگی در کشور چگونه است؟  
 - مسیر بازسازی ساختارهای فرهنگی چیست؟

### ۱. بررسی مبانی نظری

برای روشن شدن ابعاد تحقیق لازم است ابتدا عناصر مفهومی اصلی تشکیل‌دهنده پژوهش به‌طور جداگانه بررسی گردند و سپس در قالب ترکیبی معنای آن مشخص شود.

#### ۱-۱. فرهنگ

به‌کارگیری مفهوم «فرهنگ» در میان عموم مردم، نخبگان و اندیشمندان و سیاست‌مداران اقدامی شایع است. با این حال، تلاش برای تعیین حدود صورت‌بندی و تعریف علمی از آن هیچ‌گاه آسان و مورد توافق نبوده است. رویکردهای انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه در علوم اجتماعی طیف وسیعی از تعاریف را به وجود آورده است، به‌گونه‌ای که خود انسان‌شناسان و جامعه‌شناسان نیز در آغاز کار خود، به دشواری تعریف «فرهنگ» اذعان می‌کنند (آرچر، ۱۹۹۲؛ هریس، ۱۹۸۰).

این تعدد تعاریف، سبب شده است برخی ناگزیر به دسته‌بندی این تعاریف شوند (اسمیت، ۱۳۹۱، ص ۱۵) و برخی دیگر نیز مسئله اصلی را نه تعریف «فرهنگ»، بلکه انتخاب رویکردی مناسب در فرهنگ می‌دانند و معتقدند: نباید از چپستی فرهنگ سؤال کرد، بلکه باید چگونگی کاربرد زبان فرهنگ و مقاصد نهفته در آن را بررسی کرد (بارکر، ۱۳۸۷، ص ۱۰۸). آنچه در این مقاله مد نظر است قرائت عامی از فرهنگ است که بتوان ذیل آن نظرات گوناگون را گرد هم آورد. البته به باور برخی، تعریف وسیع از «فرهنگ» در بسیاری از موارد، منزلت تحلیلی آن را تنزل می‌دهد و اجازه نمی‌دهد تا رابطه این مفهوم در ارتباط با سایر مفاهیم اساسی جامعه‌شناختی، به‌ویژه مفاهیم سیاسی، اجتماعی و اقتصادی به صورت تحلیلی مشخص شود (چلبی، ۱۳۷۵، ص ۵۸).

اما این پژوهش و معنای به‌کار رفته از «فرهنگ» در آن، ناظر به موضوع بازسازی ساختارهای فرهنگی است که امروزه توسط کنشگران عمومی، سیاسی و علمی در کشور به‌کار برده می‌شود. این نوشتار معنا و مصداقی از فرهنگ را بررسی می‌کند که مد نظر این کنشگران است و فرهنگ نیز در کار بازسازی ساختارهای فرهنگی در میان این کنشگران کاربردی عام پیدا کرده است.

بنابراین به علت همسویی با کنشگران در موضوع در دست بررسی، ناگزیر از تعریفی عام و وسیع از «فرهنگ» هستیم. در نگاه کلان، می‌توان گفت: فرهنگ بخشی از معرفت است که در ذهنیت مشترک افراد و یا جامعه و یا در زیست جهان افراد وارد شده است (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۷۵) که به هنگام تجلی در عینیت اجتماعی به صورت الگوهای رفتاری بروز می‌کند (صدیق اورعی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۶).

مراد از «معرفت» در این تعریف نیز تنها آگاهی ذهنی تصویری یا تصدیقی نیست؛ مراد معنای عامی است که احساس، عاطفه، گرایش، اعتقاد، عادات و آداب را نیز فرامی‌گیرد (پارسانیا، ۱۳۹۰، ص ۷۵-۷۶).

به نظر نگارنده، در میان تعاریف گوناگون «فرهنگ»، این تعریف در عین حال که عمومیت زیادی دارد، از انسجام نظری کافی نیز برخوردار است.

## ۱-۲. ساختار

واژه «ساختار» (Structure) نیز در علوم اجتماعی از کلمه لاتین «structura» به معنای بنا کردن گرفته شده است (توسلی، ۱۳۸۶، ص ۱۰۶). این واژه نیز مانند «فرهنگ» با وجود کاربرد فراوان، برداشت و معنای مشخص و مورد توافقی ندارد (لوپز و اسکات، ۱۳۹۱؛ ریتزر، ۱۳۷۴) و در چارچوب‌های فکری گوناگون، معانی متفاوتی به خود می‌گیرد. با این وجود، مفهوم مزبور در موضوع بازسازی ساختارهای فرهنگی که امروزه توسط کنشگران علمی، اجتماعی و سیاسی کشور به کار گرفته می‌شود، معنایی عام و فراگیر دارد و منحصر در چارچوب فکری خاصی نیست. همچنین با توجه به اینکه در مقاله حاضر، اختصاص عناصر تحقیق به یک چارچوب نظری خاص لزوم چندانی ندارد، در این نوشتار واژه «ساختار» به معنای شاکله کلی فرهنگ تحقیق یافته، به مثابه نظامی معنایی و دارای عناصر و مؤلفه‌های متعددی که در ارتباط با یکدیگر سازمان یافته، به کار رفته است.

## ۱-۳. بازسازی

مفهوم «بازسازی» در گفت‌گوهای عامیانه به معنای «حیا، نوسازی، تعمیر، اصلاح و ساخت مجدد پس از تخریب» به کار می‌رود. از این واژه زمانی استفاده می‌شود که سخن از نوعی نارسایی، نقصان یا آسیب در میان باشد و در موردی به کار می‌رود که از بین رفته، تخریب شده و یا مطلوبیت گذشته خود را از دست داده باشد. بنابراین در موضوع بازسازی با طیفی از معانی مواجهیم که در یک سو، بازسازی متضمن فرایندی است که منجر به تغییرات جامع و کاملی می‌شود و موضوع بازسازی شده تنها در مفهوم با گذشته خود مطابقت دارد و در واقعیت پدیده دیگری محسوب می‌شود. برای مثال، در بازسازی یک خانه، گاهی بقایای آن را به کلی از بین می‌برند و سازه‌ای جدید بنا می‌کنند. در این صورت، سازه جدید هیچ عنصری از سازه گذشته با خود به همراه ندارد و تنها در مفهوم «خانه» با سازه گذشته اشتراک دارد؛ در سوی دیگر این طیف نیز بازسازی متضمن فعالیت‌های اصلاحی سطحی‌تر و کم‌عمق‌تر است.

در علوم اجتماعی نیز جایی که نقص کارکردی مشاهده می‌شود «بازسازی» هم معنا پیدا می‌کند و به صورت معمول از این واژه در جایی استفاده نمی‌شود که مداخلات و تغییرات نه به منظور اصلاح یک امر، بلکه به خاطر رشد و تعالی آن رخ می‌دهد. در کار بازسازی ساختارهای فرهنگی، مفهوم «بازسازی» به همان معنای عرفی ترمیم و اصلاح مد نظر است، اما با توجه به برخی قرینه‌ها و نشانه‌ها و همچنین ضمیمه شدن آن به قید «انقلابی» در کلام و تعبیر برخی کنشگران اجتماعی و سیاسی در کشور، «بازسازی» به معنای اصلاحی عمیق و همه‌جانبه است.

ترمیم و اصلاح عمیق - و یا حتی سطحی - درباره هر چیزی به حسب خودش معنا و روش خاصی پیدا می‌کند. بنابراین چون «فرهنگ» به معنای نظامی معنایی و ذهنیت مشترک، مانند هوایی است که تنفس می‌شود و خونی است که در رگ‌ها جریان دارد، تخریب آن و ساخت مجدد از ابتدا معنا ندارد، هرچند تغییر و اصلاح عمیق درباره آن

مد نظر باشد. همچنین باید در نظر داشت که مراد از «بازسازی و ترمیم»، مداخله توسط کنشگران آگاه است و در این مداخله، ناگزیر پای ارزش‌های مقبول مداخله‌گر نیز به میان می‌آید و هرگونه مداخله توسط عامل و کنشگری آگاه در سایه ارزش‌های مسلط بر او صورت می‌گیرد. بنابراین بازسازی در حوزه فرهنگ نیز در جهت ارزش‌های مقبول کنشگران محقق می‌شود و کاری ارزشی است.

#### ۱-۴. بازسازی ساختارهای فرهنگی

در مفهوم «بازسازی ساختارهای فرهنگی»، نوعی نارسایی و نقصان مفروض است و - دست کم - در این نارسایی برخی عناصر فرهنگی از بین رفته و یا مطلوبیت و کارکرد گذشته خود را از دست داده‌اند. پس ترکیب «بازسازی ساختارهای فرهنگی» به معنای مداخله آگاهانه در نظامی تحقیق‌یافته متشکل از احساس، عاطفه، گرایش، اعتقاد، عادات و آداب، به منظور ترمیم و اصلاحی عمیق و همه‌جانبه در جهت ارزش‌های مقبول جامعه اسلامی است، البته بی‌آنکه تخریب و ساخت مجدد از ابتدا مد نظر باشد و چنین نیست که فرهنگ بازسازی شده تنها در مفهوم «فرهنگ» با شاکله محقق گذشته اشتراک داشته باشد.

#### ۲. پیشینه

در موضوع بازسازی ساختارهای فرهنگی، تنها یک اثر به نسبت منطبق با این موضوع مشاهده شد و آثاری غیر از مقالات و کتب (مانند خروجی همایش‌ها) به سبب عدم دسترسی مورد استفاده قرار نگرفته است. در این اثر منطبق نیز نویسنده به دنبال دستیابی به چارچوبی مطلوب برای موضوع بازسازی است. او ماهیت انقلاب اسلامی را فرهنگی معرفی می‌کند و ارزیابی آن را مستلزم بررسی موفقیت‌ها در عرصه فرهنگ می‌داند. همچنین باور دارد که وضعیت فرهنگی کنونی در کشور با نقطه مطلوب فاصله بسیار دارد. بنابراین بازسازی آن اجتناب‌ناپذیر است. در ابتدا قطع امید از ساختار کنونی، فراهم بودن شرایط سیاسی کشور برای تحول فرهنگی و نگاه به چهل سال دوم انقلاب اسلامی را به‌مثابه مفروضات حاکم بر بازسازی معرفی می‌کند و در ادامه، به‌معنای بازسازی انقلابی ساختار می‌پردازد و برخی آسیب‌های گذشته را درباره این موضوع بیان می‌کند. سپس به لایه‌های تفکر، گفتمان، رویکرد، روش، ابزار و فن، نهاد و تشکیلات، ساختار و نیروی انسانی به‌مثابه لایه‌های هشت‌گانه بازسازی اشاره می‌کند. همچنین مبانی و رویکردهای کلان حاکم بر بازسازی را به‌اجمال بررسی می‌نماید. در ادامه نیز اهداف، اولویت‌ها، الزامات و نقاط کانونی بازسازی را معرفی می‌کند (غلامی، ۱۳۹۹).

نویدید بودن یک موضوع سبب می‌شود پژوهشگر - همانند اثر بررسی‌شده گذشته - تنها با تکیه بر داشته‌های متفرق خود، به تحقیق در آن موضوع پردازد. بنابراین مطالعه‌ای که به یافته‌های مرتبط گذشته به‌عنوان سرمایه علمی برای تحقیق درباره این موضوع نوظهور بنگرد و به صورت روشمند از آنها برای پاسخ به سؤالات مرتبط با آن موضوع استفاده کند، یافت نشد. بنابراین به جست‌وجوی کلیدواژه‌های مشابه، مفاهیم و پرسش‌های مرتبط پرداختیم. همان‌گونه که اشاره شد، علت نبود مطالعات مناسب درخصوص بازسازی ساختارهای فرهنگی را باید در تازگی ادبیات

این مسئله در کشور جست‌وجو کرد و طبیعی است در ابتدای امر، منابع قابل اعتنایی برای مطالعه و پژوهش در این باره در دسترس نباشد. بنابراین پس از مصاحبه‌ها و مطالعات اکتشافی و جست‌وجو در منابع و پایگاه‌های داده، تلاش شد چارچوبی مفهومی برای موضوع ایجاد شود تا بتواند نقشه راه جست‌وجوی این تحقیق باشد.

### ۳. چارچوب مفهومی

چارچوب مفهومی در این تحقیق به‌مثابه شبکه‌ای از مفاهیم مرتبط است که تعیین می‌کند باید به جست‌وجوی چه داده‌هایی برای تحلیل بپردازیم. برخی از این مفاهیم به صورت منطقی از یکدیگر انتزاع می‌شوند؛ مانند تجزیه مفاهیم عام به مفاهیم خاص مرتبط. برخی دیگر نیز بر اساس مطالعات به‌صورت قراردادی در این شبکه جای می‌گیرند. بنا بر آنچه از مطالعه متون و مصاحبه‌های اکتشافی به‌دست آمد، چند مفهوم بیشترین ارتباط را با بازسازی ساختارهای فرهنگی دارند. اولین و پرکاربردترین آنها مرتبط با موضوع بازسازی سازمان‌ها - به‌ویژه سازمان‌های فرهنگی - و ساختار آنهاست که با عبارات و مفاهیمی مانند «تحول سازمان»، «مهندسی مجدد سازمان» و «بازسازی سازمان» به آن اشاره شده است. مفاهیم بعدی «مدیریت»، «مهندسی» و یا «مهندسی مجدد فرهنگ» است که بیشترین مطالب در این زمینه از کمتر از دو دهه قبل در دسترس است و این مفهوم جامع‌تر و کلان‌تر از سایر مفاهیم مرتبط با سازمان است.

در مرتبه بعد، مفهوم «سازمان فرهنگی» است که ناظر به مسئله اصلی این پژوهش است. بنابراین تنها این دسته از مفاهیم و سؤالات مرتبط با آنهاست که در سطح قابل قبولی بیشترین ارتباط را با مسئله اصلی، یعنی «بازسازی ساختارهای فرهنگی» پیدا می‌کند و از مفاهیم دیگر به سبب فاصله گرفتن آنها از مسئله اصلی چشم‌پوشی شد. در نتیجه، کلیدواژه‌ها و مطالب مربوط به «بازسازی سازمان‌های فرهنگی»، «تحول سازمان‌های فرهنگی»، «مهندسی سازمان‌های فرهنگی»، «مهندسی مجدد سازمان‌های فرهنگی» و همچنین مفهوم «مدیریت / مهندسی و مهندسی مجدد فرهنگ» و «سازمان فرهنگی» بیشترین ارتباط را با موضوع بازسازی ساختارهای فرهنگی دارد. در مرحله بعد، به صورت کلی‌تر و کلان‌تر مطالعات مربوط به «بازسازی سازمان»، «تحول سازمان»، «مهندسی سازمان»، «مهندسی مجدد سازمان» بدون قید «فرهنگی» می‌تواند ما را در کشف بیشتر ابعاد مسئله بازسازی ساختارهای فرهنگی یاری کند.

اما باید توجه داشت که مطالعات مربوط به «بازسازی سازمان»، «تحول سازمان»، «مهندسی سازمان»، «مهندسی مجدد سازمان» بدون قید «فرهنگی» بیشتر جنبه مدیریتی پیدا می‌کنند تا فرهنگی. بنابراین از این دسته آثار - همان‌گونه که گفته شد - به سبب فاصله گرفتن از مسئله اصلی می‌توان چشم‌پوشی کرد. اما با وجود این فاصله، اگر در موضوع بازسازی ساختارهای فرهنگ، به سازمان‌ها توجه شود، مدیریت سازمان‌ها برای افزایش کارآمدی و بهره‌وری آنها امری مهم به‌شمار می‌رود. پس این آثار به اجمال و از جهت اهمیت - و نه از جهت ارتباط نزدیک با مسئله - بررسی گردید.

اما اگر اثری بیشتر جنبه فرهنگی داشته باشد؛ یعنی به بررسی نقش سازمان - بدون قید «فرهنگی» - و تحولات آن در عرصه فرهنگ و در کار بازسازی ساختارهای فرهنگی پرداخته باشد، کاملاً به مطالعه حاضر

مرتبط است. همچنین مطالعات مربوط به فرهنگ در سه سطح مطالعات بنیادین، راهبردی و عملیاتی دسته‌بندی می‌شوند. چون مسئله «بازسازی ساختارهای فرهنگی» از اساس یک مسئله راهبردی است، این تحقیق بیشتر به دنبال آثار راهبردی مرتبط با این موضوع است.

لازم به ذکر است که این مفاهیم ناظر به تمام ابعاد مسئله اصلی (یعنی بازسازی ساختارهای فرهنگ) نیست، بلکه تنها به بخشی از ابعاد مسئله اصلی ارتباط پیدا می‌کند؛ زیرا خردتر و جزئی‌تر از مسئله اصلی است. برای مثال، «بازسازی سازمان فرهنگی» می‌تواند بخشی از مسئله اصلی (یعنی بازسازی ساختارهای فرهنگی) را پوشش دهد و تنها مفاهیمی که می‌تواند بیشترین هم‌پوشانی را با مسئله اصلی پیدا کند، مفهوم «مدیریت / مهندسی / مهندسی مجدد فرهنگ» است.

با توجه به مطالب گذشته و با استفاده از کلیدواژه‌های مذکور، در آثار و مقالات علمی در پایگاه‌ها داده و دیگر منابع جست‌وجو شد و در نهایت، با مطالعه اجمالی بیش از ۲۰۰ مقاله و اثر علمی و سپس احراز ارتباط برخی از آنها با مطالب پیشین، تعداد ۱۳۲ اثر در قالب مقاله، گزارش، یادداشت، مصاحبه و سخنرانی انتخاب گردید. پس از مطالعه کامل قریب ۳۰ اثر و دسته‌بندی آنها و مطالعه اجمالی دیگر آثار، به اشباع نظری دست یافتیم و مشاهده شد که می‌توان باقی آثار را نیز در همان دسته‌بندی‌ها جای داد. بنابراین بیش از این به مطالعه کامل آثار اقدام نشد. همچنین معیاری برای تعیین قلمرو پژوهش‌های در دست بررسی از نظر زمانی و مکانی وجود نداشت و همه پژوهش‌های مرتبط بررسی گردید.

#### ۴. روش

در علوم انسانی و به‌ویژه در رشته‌های علوم اجتماعی به‌ندرت مطالعه واحدی پیدا می‌شود که با آن بتوان به حل مسئله در دست پژوهش دست یافت (ازکیا و توکلی، ۱۳۸۵، ص ۲). بنابراین پژوهشگران ناگزیر از مراجعه به مطالعات مشابه می‌شوند و حل مسائل تا حد زیادی مستلزم انجام مطالعات بسیار خواهد بود. مراجعه به پژوهش‌های پیشین در یک موضوع خاص و تلاش برای استفاده از آنها به شیوه‌های گوناگونی صورت می‌گیرد. اما در بیشتر موارد، این تلاش‌ها روشمند و دارای شیوه‌ای منطقی و علمی نیست، به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۸۱، گلاس و همکارانش از بازنگری پیشینه موضوعات پژوهشی به‌طور جدی انتقاد نمودند. علت انتقاد آنها ضعف روش بازنگری سنتی به‌مثابه ابزاری برای دستیابی به فهم کامل موضوع‌های پژوهشی بود (همان).

آنچه در استفاده از پژوهش‌های قبلی مهم است ترکیب نتایج یافته‌های آنان برای گسترش دانش و زمینه‌سازی به منظور تولید یا توسعه نظریات و تفسیرهای جدید است. برای دستیابی به این هدف، روش‌های متنوعی در علوم انسانی و اجتماعی ابداع شدند. این روش‌ها که ابتدا در علوم روان‌شناسی به کار گرفته می‌شدند (عابدی و همکاران، ۱۳۸۵، ص ۱۲۲) و پس از مدتی به‌طور گسترده به حوزه علوم اجتماعی تعمیم یافتند، «فرامطالع» نام گرفتند و - در حقیقت - روشی بود برای تجزیه و تحلیل پژوهش‌های گذشته (تحلیل تحلیل).



یکی از این روش‌ها و مسیرها برای اقدام به پژوهش، روش «فرا ترکیبی» یا «فرا ترکیب کیفی» (Qualitative Meta Synthesis) است که به مثابه یکی از زیرمجموعه‌های فرامطالعه از آن نام برده می‌شود و مشابه روش فراتحلیل در پژوهش است، با این تفاوت که روش «فرا ترکیب» برای تحلیل و ترکیب پژوهش‌های کیفی استفاده می‌شود و روش «فرا تحلیل» برای پژوهش‌های کمی قابل استفاده است (قاسمی، ۱۴۰۰).

همان‌گونه که والش و دان می‌گویند، در روش «فرا تحلیل» هدف افزایش اعتبار و اطمینان خاطر از نتایج علمی و معلولی در یک موضوع خاص است، اما روش «فرا ترکیب» به دنبال دریافت، فهم و تفسیر یک موضوع است (والش و دان، ۲۰۰۵، ص ۷۴۰).

در روش «فرا ترکیب»، متون تحقیقات گذشته داده‌هایی برای پژوهش محسوب می‌شوند. بنابراین نمونه مد نظر در این روش، مطالعات کیفی گذشته خواهند بود که بر اساس ارتباط آنها با پرسش اصلی پژوهش انتخاب می‌شوند و به جای ارائه خلاصه‌ای از یافته‌های آنان، اقدام به ترکیب و تفسیر خاص و نظام‌مندی از یافته‌های آن پژوهش‌ها می‌شود. در این تحقیق نیز - همان‌گونه که گفته شد - به سبب پراکنده بودن نتایج پژوهش‌های گوناگون در خصوص ساختارهای فرهنگی، از روش «فرا ترکیب» استفاده می‌شود. در این روش الگوها و رویکردهای گوناگونی وجود دارد؛ از جمله: رویکرد سه مرحله‌ای نوبلت و هیر (نوبلت و هیر، ۱۹۹۸)، رویکرد شش مرحله‌ای والش و دان (والش و دان، ۲۰۰۵) و الگوی هفت مرحله‌ای سندلوسکی و باروسو.

در تحقیقات داخلی، الگوی هفت مرحله‌ای اخیر پرکاربردتر است و علت توجه بیشتر به این رویکرد، کامل‌تر بودن آن نسبت به دیگر الگوهاست. از جمله ویژگی‌های روش «فرا ترکیب» در این رویکرد می‌توان به بازبایی نظام‌مند و جامع کلیه گزارش‌ها و پژوهش‌های مرتبط با مطالعات کیفی تکمیل شده در حوزه مد نظر، استفاده منظم از روش‌های کمی و کیفی برای تجزیه و تحلیل این گزارش‌ها، تأکید تحلیلی و تفسیری بر یافته‌های این گزارش‌ها، استفاده هم‌زمان و نظام‌مند مناسب از روش‌های کیفی برای ادغام یافته‌ها در این گزارش‌ها و آثار و همچنین استفاده شیوه‌های تکرارپذیر برای افزایش اعتبار روایی و نتایج مطالعه اشاره کرد (سندلوسکی و باروسو، ۲۰۰۷، ص ۲۲).

هفت مرحله در این رویکرد عبارت‌اند از: ۱. تنظیم سؤالات پژوهش؛ ۲. واکاوی نظام‌مند متون؛ ۳. جست‌وجو و انتخاب منابع و آثار مناسب؛ ۴. استخراج اطلاعات و داده‌های منابع؛ ۵. تحلیل و ترکیب یافته‌ها؛ ۶. پایش کیفیت؛ ۷. ارائه یافته‌ها. بنابراین در مرحله اول پرسش پژوهش به این صورت تنظیم شد: «با تحلیل و ترکیب یافته‌های پژوهش‌های گذشته در خصوص بازسازی فرهنگ و ساختارهای فرهنگی، به چه داده‌هایی می‌توان دست یافت که در موضوع بازسازی بتوان از آنها به مثابه سرمایه‌های علمی، برای شناخت بهتر ابعاد مسئله و ارائه راهکار بهره برد؟».

در مرحله دوم و سوم نیز چارچوبی مفهومی برای موضوع ایجاد شد تا از طریق آن متون به صورت نظام‌مند واکاوی شوند و منابع و آثار مناسب نیز انتخاب گردند. فرایند این مرحله به‌طور کامل در بخش چارچوب مفهومی تشریح شده است.

در مرحله چهارم و پنجم نیز متونی مرتبط با پرسش‌های پژوهش استخراج شد و برای پیوند منطقی بین آنها از کدگذاری باز استفاده گردید. در کدگذاری باز، داده‌ها به صورت آزادانه کدگذاری می‌شوند تا به کدهای اولیه یا همان کدهای باز برسیم. سپس بر روی کدهای باز نیز کدگذاری مجدد صورت می‌گیرد تا در نهایت، کدها یا مقولات محوری ظاهر شوند. این کدها - در حقیقت - الگوی‌هایی انتزاعی هستند که از تلفیق مقولات و داده‌ها به دست می‌آیند و بیانگر ویژگی مشترک آنها در یک جهت هستند.

در ادامه، بر روی این کدهای محوری نیز کدگذاری مجدد صورت می‌گیرد تا به کدهای اصلی یا یکپارچه‌کننده منتهی شود. بنابراین پس از جمع‌آوری داده‌ها، برای تحلیل و کدگذاری آنها فهرستی از عبارات و مفاهیم کلیدی استخراج گردید. سپس با کنار هم قرار دادن این عبارات سعی شد فرضیه‌ای ابتدایی درباره ارتباط آنها ایجاد شود. در ادامه، تلاش شد تا با تحلیل و ترجمه نتایج به یکدیگر، راه برای رسیدن به معنای دقیقی از ترکیب یافته‌ها هموار شود. در نهایت، ارتباط مفاهیم و دیگر عبارت‌ها با توجه به مضامین محوری حاصل شده تعیین گردید.

در مرحله ششم نیز برای رسیدن به روایی و اعتبار بیشتر در یافته‌های تحقیق، از روش «مثلث‌بندی» و یا بهره‌گیری از مراجع چندگانه برای تعیین صحت یافته‌ها استفاده شد. در این مرحله برخی کدهای به دست آمده توسط چند پژوهشگر تحلیل شد تا نزدیکی تحلیل‌ها تأییدی باشد بر روایی تحقیق.

در نهایت، نتایج و یافته‌ها برای تأیید و پایش به استادان و کارگروه‌هایی در دانشگاه و مراکز مطالعات راهبردی ارائه گردید و پس از اعمال نظر آنان، نتایج نهایی تهیه شد. در مرحله آخر نیز حاصل کار در بخش تحلیل یافته‌ها به تفصیل و در یک جدول به صورت اجمالی ارائه شده است.

## ۵. یافته‌ها

با مراجعه به آثار جمع‌آوری شده و بازخوانی آنها از منظر بازسازی ساختارهای فرهنگی و با هدف پاسخ به نیاز فرهنگی کنونی کشور در موضوع بازنگری در ساختارها و سازه‌های فرهنگی، در مرحله اول واضح است که وجه مشترک تعاریف متعدد و متنوع فرهنگ، این است که فرهنگ امری متغیر و غیر ثابت است، گرچه درباره نوع این تغییر، سازوکارهای آن و میزان تغییرات فرهنگی اتفاق نظر وجود نداشته نباشد (رجب‌زاده، ۱۳۸۰).

مطابق این خوانش از فرهنگ، مفاهیم «مهندسی» و «مدیریت» فرهنگ معنا پیدا می‌کند. برای این مفاهیم نیز تعاریف گوناگونی بیان شده است؛ از قبیل اینکه برخی مدیریت فرهنگ را تدبیر، و اداره امور فرهنگی و مهندسی فرهنگی را نیز استفاده از روش‌های نو و ترکیبی برای طراحی مجدد، نوسازی و بهسازی بسترهای فرهنگی معرفی می‌کنند (ودادی و دشتی، ۱۳۸۶)؛ و یا مهندسی را، چه در امور فرهنگی و چه در غیر آن، برقراری ارتباط و تعامل میان مؤلفه‌های یک ساختار با هدف ایجاد رفتار مطلوب معرفی می‌کنند و تأکید دارند مهندسی در زمانی معنا پیدا می‌کند که با یک ساختار مواجه باشیم؛ یعنی مجموعه‌ای از اجزای به هم وابسته که در راه رسیدن به هدف معین با یکدیگر هماهنگ شده‌اند (گرامی و شریف اصفهانی، ۱۳۸۶). بنابراین بخش‌هایی از آثار موجود به تعاریف مفاهیم «فرهنگ»، «مهندسی فرهنگ»، «مهندسی فرهنگی»، «مدیریت فرهنگ»، «تبادل و انتقال فرهنگ» و مانند آن پرداخته‌اند.

از سوی دیگر، اگرچه تغییرات فرهنگی موضوعی پذیرفته شده است، اما درباره تحول فرهنگ به اندازه تغییرات فرهنگ شاهد اتفاق نظر نیستیم؛ زیرا به گمان برخی صاحب نظران، تحولات فرهنگی آن دسته از تغییرات فرهنگی است که در بازه زمانی کوتاهی به صورت عمیق رخ می دهد. حتی مطابق این تعبیر از «تحول» برخی ترکیب دو واژه «تحول فرهنگی» را ترکیبی متناقض می دانند؛ زیرا فرهنگ از لایه های عمیق معرفت، ذهن و اندیشه بشری سرچشمه می گیرد که تا حد زیادی دارای ثبات و استقراری طولانی مدت است. این حالت از ثبات که گاهی تا چند نسل نیز دوام می یابد، کمتر به صورت آنی و کوتاه مدت دچار تغییر می شود، به گونه ای که بر اساس تجربیات تاریخی، می توان آن را خلاف اصل حاکم بر قوانین فرهنگی و تاریخی تلقی کرد و از موارد اندک آن نیز صرف نظر نمود و به صورت کلی اعلام کرد که فرهنگ و تحول ناسازگاری ذاتی دارد. این بخش از آثار - در حقیقت - درباره امر واحدی بحث می کند و می توان این دو دسته از یافته ها را ذیل عنوان «ماهیت تحولی فرهنگ» جای داد.

همچنین پس از تعریف مفاهیم و بحث درباره ماهیت تحولی فرهنگ، تعیین سهم مشارکت و دخالت هریک از نهادهای دولتی و مردمی از جمله موضوعاتی است که بیشتر باید در آن تأمل کرد (حسینی، ۱۳۸۴)؛ زیرا فرهنگ، هم وجه تمایز انسان ها و هم عامل اشتراک برخی از آنان است. از جمله مسائلی که ریشه ای عمیق در انسانیت دارد فرهنگ است و بر این اساس، انسان ها از دولت ها انتظار دارند در این راه که به وجه اشتراک و افتراق آنها منتهی می شود، آنها را یاری رسانند و اینجاست که «سیاست گذاری فرهنگی» پدید می آید (غلام پور آهنگر، ۱۳۸۶). همچنین امور و عناصر دیگری نیز در این تغییرات و تحولات فرهنگی می توانند نقش آفرین باشند؛ از قبیل رسانه، دولت، دین و مانند آن (مجتبی زاده، ۱۳۸۱).

بنابراین در این دسته از آثار، محققان به نقش گروه ها و عناصر دیگر در تحول فرهنگی می پردازند و اموری مانند سهم مشارکت های مردمی در فعالیت های فرهنگی و قلمرو مداخلات دولتی در این امور را ارزیابی می کنند و به نوعی به وضعیت شناسی ساختارهای فرهنگی کنونی کشور می پردازند. رویکرد غالب در این دسته از آثار را - که از ابتدا تا اینجا به آنها اشاره شد - می توان رویکردی توصیفی دانست.

در ادامه نیز باید دانست که فرهنگ تا حدی ثابت و پایدار است و در بیشتر موارد تغییرات آن به صورت غیر محسوس صورت می گیرد (فولادی، ۱۳۸۷). همچنین فرهنگ علاوه بر سیال بودن و تأثیرپذیری از عوامل شناخته و ناشناخته، قاعده مند نیز هست و به همین علت است که مدیریت هم می پذیرد (رشاد، ۱۳۸۶). بنابراین بخشی از اصول بر فرهنگ حاکم است و بخشی از آثار نیز به بیان این اصول حاکم بر فرهنگ می پردازد که مقدمه ای است برای دخالت در تغییرات و بازسازی فرهنگی.

از سوی دیگر در موضوع مداخلات فرهنگی نیز باید بر لزوم مداخلات تدریجی (رحیم پور ازغدی، ۱۳۸۵)، اهداف کلان فرهنگ عمومی (واعظی، ۱۳۸۵)، تفاوت های فردی (دارایی و اسماعیلی، ۱۳۸۸)، موارث و سنن تاریخی و ملی در عرصه های گوناگون (فولادی، ۱۳۸۷)، تقویت نقش مشارکتی مردم در کنشگری فرهنگی (حسینی، ۱۳۸۴)

و مانند آن تأکید داشت که اینها نمونه‌هایی است که در موضوع بازسازی ساختار فرهنگی، به اصول حاکم بر مداخله فرهنگی اشاره دارند و بخشی از آثار را می‌توان در این عنوان دسته‌بندی کرد. همچنین در تحول فرهنگ، باید به مبادی آن نیز نظر داشت؛ از جمله: نقش خرد بشری، نقش فطرت، تعالیم انبیا، کنش‌های حاکمان، نواخ، شرایط اقلیمی و مناسبات جهانی در تحولات فرهنگ (رشاد، ۱۳۸۶).

بنابراین اصول حاکم بر فرهنگ، اصول حاکم بر مداخله فرهنگی و مبادی تحول فرهنگ را می‌توان ذیل رویکرد کلان «بیان اصول تحول فرهنگی» جای داد و به عبارت دیگر، رویکرد بخشی از آثار بیان اصول تحول فرهنگی است. علاوه بر آن، موانعی نیز بر سر راه تحولات فرهنگی قرار دارند که یا موانعی درون فرهنگی هستند، از قبیل نبود طرح مبنایی برای حل مسائل (مهدی‌پور، ۱۴۰۰)، همراه نبودن بعد مادی و غیرمادی فرهنگ، غلبه نگاه مادی محض (فولادی، ۱۳۸۷) و مانند آن؛ و یا از موانع بیرونی محسوب می‌شوند، مانند تهاجم فرهنگی سازمان‌یافته (همان). بنابراین بخشی از آثار نیز در موضوع «بازسازی ساختارهای فرهنگی کشور» با رویکردی دیگر به بیان موانع تحول فرهنگی می‌پردازد. طبق بررسی‌های صورت گرفته تا اینجا، می‌توان تمام یافته‌های گذشته را ذیل عنوان بخش اول، متوجه ساختارهای غیررسمی فرهنگ دانست و به عبارت دیگر، تحولات فرهنگی از طریق عطف توجه به ساختارهای غیررسمی فرهنگ امکان‌پذیر است.

از سوی دیگر در بخش دوم، برخی آثار با عطف توجه به سازمان‌ها و به‌ویژه سازمان‌های فرهنگی - به‌مثابه کشگران و عاملان تغییر و تحولات فرهنگ در عرصه بازسازی ساختارهای فرهنگی - بخشی از تلاش خود را به بیان مفاهیم دیگری اختصاص داده‌اند که در این زمینه قابل استفاده است؛ از جمله: سازمان و مفاهیم مرتبط با آن، از قبیل فرهنگ سازمان به معنای شیوه‌ای از معانی و مفاهیم مشترک (حقیظی و همکاران، ۱۳۹۹)، رفتار سازمانی، اخلاق سازمانی (سیدنقوی و میرتقیان رودسری، ۱۳۹۳) و یا مفاهیم مرتبط با مدیریت؛ مانند مدیریت سازمان و مدیریت تحول (قدیری ایبانه و وارث، ۱۳۸۶؛ جبرئیلی فرد، ۱۳۹۸) و یا تحول سازمان (رضایی، ۱۳۹۳) و مهندسی سازمان (فولادی، ۱۳۸۷) و سیاست‌گذاری سازمان.

همچنین در بین این مباحث سؤالی به وجود می‌آید که چرا در سازمان، تغییر و تحول رخ می‌دهد؟ چه عواملی موجب ضرورت تغییر و تحول در سازمان می‌شود؟ و یا وضعیت سازمان‌های فرهنگی کشور به چه صورت است؟ پاسخ به این پرسش‌ها را در برخی از این آثار می‌توان یافت. برخی آثار به بیان عوامل ضرورت تغییر و تحول در سازمان‌ها (سنجقی، ۱۳۷۸؛ مرعشی، ۱۳۷۶) پرداخته‌اند. این منابع بیش از آنکه نگاهی فرهنگی داشته باشند، جنبه مدیریتی دارند و - همان‌گونه که ذکر شد - از جهت اهمیت و نه ارتباط با بحث، به اجمال بررسی می‌شوند. بخشی از آثار نیز به وضعیت‌شناسی سازمان‌های فرهنگی (حسینی، ۱۳۸۴) می‌پردازند. بنابراین علاوه بر مفاهیم، بحث از عوامل تحول و وضعیت سازمان‌های فرهنگی کشور نیز مضمونی توصیفی دارد و می‌توان این سه دسته را ذیل رویکرد کلان توصیفی جای داد.

ضعف مدیریت در سازمان‌های فرهنگی، نقص در تقسیم وظایف و نقش‌ها، کمبود امکانات و بودجه و مشکلات مربوط به نیروی انسانی از عواملی هستند که سازمان‌های فرهنگی در عرصه کشگری با آن مواجه‌اند (حسینی، ۱۳۸۴؛ عرب اسدی و رودی، ۱۳۸۸؛ بهمنی خدنگ و مولایی آرانی، ۱۳۹۳). علاوه بر آن، فهم فرهنگی و تلقی نادرست از مقوله فرهنگ و تقلیل آن به امور فرهنگی - از جمله امور مربوط به سینما و کتاب و یا ضعف در نظریات سازمان (همان) - نیز از جمله آسیب‌هایی است که سازمان‌های فرهنگی با آن درگیرند. بنابراین می‌توان این دسته از مباحث را آسیب‌شناسی سازمان‌های فرهنگی دانست و آنها را ذیل رویکرد کلان آسیب‌شناسانه قرار داد.

حال می‌توان پرسید ساختار مطلوب در سازمان‌های فرهنگی به چه شکلی است؟ پاسخ به این سؤال نیز بخشی از این آثار را به خود اختصاص داده است. ساختار و چینش درون سازمان در بخش‌های مدیریت و رهبری، تقسیم وظایف و نیروی انسانی از جمله مواردی است که در ترسیم ساختار یک سازمان مطلوب باید مد نظر قرار داد. علاوه بر چینش درون‌سازمانی، چینش و ساختار سازمان‌های کشور در ارتباط با یکدیگر نیز مسئله مهم دیگری است که می‌توان در آثار به‌دست‌آمده مشاهده کرد (همان).

رویکرد غالب در این بخش از آثار رویکردی غایت‌مدارانه است که آرمان و دغدغه ترسیم ساختاری مطلوب برای سازمان‌های فرهنگی را به‌مثابه عوامل اصلی در امر بازسازی ساختارهای فرهنگی قرار داد.

در ادامه یافته‌ها، ذیل توجه به سازمان‌های فرهنگی، می‌توان دریافت که مسئله اصلی برای برخی از آثار، تحول درون‌سازمانی و میان‌سازمانی است و توجه خود را به صورت مستقیم به مقوله «تحول» معطوف کرد. در این عرصه موانعی بر سر راه این تحولات قرار دارد که برخی از این یافته‌ها به آن می‌پردازند (رضایی، ۱۳۹۳؛ قربانی و علی‌شاد، ۱۳۸۵؛ کوشکی و خانی، ۱۴۰۱). در این بخش نیز بخش عمده‌ای از آثار جنبه مدیریتی دارند. برخی از این موانع تحول، بیرون سازمان و برخی دیگر نیز درون سازمان قرار دارند.

همچنین در ذیل این رویکرد به مسئله، برخی آثار و مطالعات به بیان اصول و راهکارهای تحول سازمانی و یا اصول و راهکارها در برنامه‌ریزی و اجرا توجه می‌دهند. تمرکز برخی از این دسته آثار به اصول و راهکارهای تحول درون‌سازمانی و میان‌سازمانی (رضایی، ۱۳۹۳) و تمرکز برخی دیگر نیز به اصول و راهکارهای تحول در نظام سازمان‌های کشور معطوف است (حسینی، ۱۳۸۴).

بنابراین مضمون این دسته از یافته‌ها با یکدیگر شباهت دارد و رویکرد غالب در این موارد را در عرصه بازسازی ساختارهای فرهنگی می‌توان «رویکردی تحول‌گرایانه» تلقی کرد. در نهایت، مطابق این دسته از یافته‌ها (ذیل عنوان یافته‌های بخش دوم) تحولات فرهنگی از رهگذر مداخله و تحول در ساختارها و سازمان‌های رسمی فرهنگی امکان‌پذیر است. تحلیل و بررسی داده‌ها و بیان ارتباط آثار با ابعاد بازسازی ساختارهای فرهنگی به صورت منسجم در جدول (۱) منعکس شده است. به علت محدودیت‌های حجم مقاله، از ذکر تمام مقوله‌ها و گزارش آثار و مشخصات آنها به صورت تفصیلی خودداری می‌شود.

جدول ۱: بررسی ارتباط آثار با ابعاد بازسازی انقلابی ساختارهای فرهنگی

کدهای یکپارچه کننده	کدهای محوری			کدهای باز
	۳ (رویکرد کلان)	۲	۱	
توجه به ساختارهای رسمی و سازمانی	توصیفی	تبیین مفاهیم پایه	سازمان	فرهنگ سازمان
				کارایی سازمان
				اثربخشی سازمان
				اخلاق سازمانی
				رفتار سازمانی
			مدیریت	مدیریت سازمان
				مدیریت تحول
			تحول	تحول سازمان
				مدیریت تحول
			مهندسی	مهندسی سازمان
	مهندسی تحول سازمانی			
	سیاست گذاری	سیاست گذاری سازمان		
		سیاست گذاری تحول		
	بیان ضرورت‌ها (عوامل ضرورت تغییر و تحول)			چرایی تحول در سازمان‌های فرهنگی
	وضعیت‌شناسی سازمان‌های فرهنگی			بررسی وضعیت سازمان‌های فرهنگی در کشور
آسیب‌شناسانه (آسیب‌شناسی سازمان‌های فرهنگی)	درون سازمانی	مدیریت سازمان‌های فرهنگی	ضعف مدیریت	
			تقسیم وظایف و نقش‌ها	فقدان رویکرد مسئله‌محور در تقسیم وظایف
				تخصصی نبودن رویکرد سازمان‌های فرهنگی
				خلأ برخی نقش‌ها
		امکانات و بودجه	فقدان بودجه‌بندی مناسب	
			بی توجهی به پرداخت‌های پنهان دولتی	
		نیروی انسانی	فقدان آموزش کارآمد و روشمند	
			فقدان آگاهی اعضای سازمان از پیامدهای رفتار سازمانی خود	
نبود تعامل بین اعضا				
			جذب نکردن نخبگان و فقدان شایسته‌سالاری	

توجه به ساختارهای رسمی و سازمانی	آسیب‌شناسانه (آسیب‌شناسی سازمان‌های فرهنگی)	نظام سازماندهی سازمان‌های کشور	همپوشانی نقش‌ها	فقدان تمیز بین نوع فعالیت‌های ستادی کلان و ستادی میانی (راهبردی) و اجرایی
				عدم تأسیس سازمان‌ها مطابق با راهبرد از پیش تعیین شده
				فعالیت‌های جزیره‌ای
		اختیارات سازمانی	خودمختاری سازمان‌ها	
			فقدان توازن قدرت	
			ابهام در مسئله استقلال سازمان‌های فرهنگی و دینی	
		فهم فرهنگی	تلقی اشتباه از فرهنگ	تقلیل فرهنگ به امور فرهنگی (مانند سینما و کتاب)
				ثابت انگاشتن عرصه فرهنگ
				عدم بررسی‌های جامعه‌شناسانه کلان سازمان‌ها
	غایت‌مدارانه (ترسیم ساختار مطلوب)	چپش درون سازمان	مدیریت و رهبری	خصوصیات مدیران
				وظایف مدیران
				توجه به پیچیدگی نقش‌ها، تمرکز و رسمیت در طراحی
				لزوم توجه به تناسب نقش و پذیرنده آن
				لزوم کارآمد کردن آموزش لزوم ارتقای آگاهی و اخلاقی اصلاح حقوق و مزایا
		چپش سازمان‌ها در کشور	نیروی انسانی	ایجاد نظام ارزشیابی عملکرد اصلاح و ارتقای تعامل اعضا شایسته‌سالاری
لزوم تفکیک و تمایز نقش سازمان‌ها لزوم ارتباط اندام‌وار سازمان‌ها لزوم پر کردن خلأ برخی نقش‌ها				
ضعف در برنامه و الگوی تحول ضعف در مدیریت تحول				
موانع درونی				نبود آمادگی و نیاز سازمان به تغییر فقدان تناسب فرهنگ جامعه با فرهنگ سازمان پس از تحول دخالت دولت
				نبود ارتباط بین برنامه و چشم‌انداز نبود ارتباط بین شاخص‌ها و اهداف
تحول‌گرایانه	بیان موانع تحول سازمانی	موانع درونی	تحول‌گرایانه	
تحول‌گرایانه	بیان موانع تحول سازمانی	موانع بیرونی	تحول‌گرایانه	

		<p>توجه به فرهنگ عمومی خارج سازمان</p> <p>تناسب بین حجم سازمان و مأموریت</p> <p>تقسیم نقش ها بر اساس سه هدف عملیاتی، میانی و غایی</p> <p>توجه به استقلال نهادهای فرهنگی دینی از حاکمیت واگذاری امور اجرایی به بخش خصوصی</p> <p>متعدد نبودن سازمان ها در رده یکسان صف و ستاد</p> <p>طبقه بندی شفاف مأموریتی</p> <p>تمرکز در فعالیت های کلان سیاست گذاری</p> <p>سازماندهی بر محور نتایج، نه وظایف</p>	<p>تحول درون سازمانی و میان سازمانی</p>	<p>بیان اصول و راهکارهای تحول سازمانی (اصول و راهکارها در برنامه ریزی و اجرا)</p>	<p>تحول در نظام سازمان های کشور</p>					
						<p>توصیفی</p>	<p>تبیین مفاهیم پایه</p>	فرهنگ		
								مهندسی فرهنگ / فرهنگی		
								مدیریت فرهنگ		
								تبادل فرهنگی		
						<p>توجه به ساختارهای غیر رسمی</p>		<p>تحول پذیری ساختارهای کلان فرهنگی</p>	<p>ماهیت تحولی فرهنگ</p>	<p>نگاه کوتاه مدت به تحول فرهنگی</p>
									<p>ماهیت تحولی فرهنگ</p>	<p>نگاه فرابندی و بلندمدت به تحول فرهنگی</p>
						<p>توجه به ساختارهای غیر رسمی</p>	<p>توصیفی</p>	<p>تحول ناپذیری ساختارهای کلان فرهنگی (تناقض انقلاب و فرهنگ)</p>	<p>ماهیت تحولی فرهنگ</p>	<p>قلمرو کنونی دخالت دولت در امور فرهنگی</p> <p>سهم کم مشارکت های مردمی در فعالیت های فرهنگی</p>
<p>وضعیت شناسی ساختارهای فرهنگی کشور</p>	<p>نقش گروه ها و عناصر دیگر در تحول فرهنگی</p>									
		<p>تول گرایی</p>	<p>بیان اصول تحول فرهنگی</p>	<p>اصول حاکم بر فرهنگ</p>	<p>تدریجی بودن تغییر فرهنگی</p> <p>ابتنا بر نیازهای اساسی انسان</p> <p>حوزه معنا بودن فرهنگ</p> <p>سیال بودن فرهنگ</p> <p>تأثیر پذیری فرهنگ از متغیرهای شناخته و ناشناخته</p>					
<p>اصول حاکم بر مداخله فرهنگی</p>	<p>لزوم توجه به تفاوت های فردی و فرهنگ</p>									



				لزوم توجه به گذشته و لزوم بازشناسی مواریت و سنن تاریخی
				لزوم ارتباط فعال با دیگر فرهنگها
				لزوم تقویت نقش مشارکتی مردم در کنشگری فرهنگی
				لزوم توجه به هدایتگری
				لزوم توجه به جامعیت فرهنگی
				لزوم توجه به تدریج
				لزوم توجه به انسجام اجتماعی
				لزوم توجه به مسجدمحوری
				لزوم تقویت جایگاه خانواده و زنان
				لزوم رشد و گسترش دانش و آگاهی
				لزوم توجه به جامعیت و تخصص
				لزوم توجه به آرمان گرایی و واقع بینی و آینده نگری
				لزوم توجه به مشارکت و اجتماع
				نقش خرد بشری در فرهنگ
نقش فطرت در فرهنگ				
نقش شریعت در فرهنگ				
نقش کنش های حاکمان در فرهنگ				
نقش نخبگان در فرهنگ				
نقش شرایط اقلیمی و جغرافیایی در فرهنگ				
نقش مناسبات جهانی در فرهنگ				
توجه به ساختارهای غیر رسمی	تحول گرایانه	بیان اصول تحول فرهنگی	مبادی تحول فرهنگ	نبود طرح مبنایی برای حل مسائل
				نبود همراهی بعد مادی و غیر مادی فرهنگ
				نگاه مادی محض
				فقدان وحدت رویه نهادها
				تهاجم سازمان یافته فرهنگی
				موانع درون فرهنگی
				موانع برون فرهنگی
بیان موانع تحول فرهنگی				نقش کنش های حاکمان در فرهنگ
				نقش نخبگان در فرهنگ

## نتیجه گیری

با تحلیل و ترکیب یافته‌های پژوهش‌های گذشته با روش «فراترکیب» مشخص شد که با قرار دادن آثار مرتبط در چارچوب بازسازی ساختارهای فرهنگی، آن آثار یا به ساختارهای رسمی توجه کرده‌اند و از منظر آنها راهبرد بازسازی ساختارهای فرهنگی، مداخله در ساختارهای رسمی فرهنگ است؛ و یا توجه خود را به ساختارهای غیررسمی فرهنگ معطوف داشته‌اند و با ملاک قرار دادن آن آثار، بازسازی ساختاری در فرهنگ از طریق تأکید و توجه مضاعف و مداخله نسبت به ساختارهای غیررسمی فرهنگ امکان‌پذیر است. بنابراین می‌توان این داده‌ها را با توجه به روش «فراترکیب» در دو کد یکپارچه‌کننده، یعنی «توجه به ساختارهای رسمی» و «توجه به ساختارهای غیررسمی» طبقه‌بندی کرد.

همچنین توجه به ساختارهای رسمی و سازمانی در این آثار، یا رویکردی «توصیفی» دارد و به توصیف اموری مانند مفاهیم، ضرورت‌ها و وضعیت کنونی سازمان‌های فرهنگی پرداخته است و یا رویکردی «آسیب‌شناسانه» نسبت به ساختارهای رسمی و سازمانی در پیش گرفته و یا رویکردی «غایت‌مدارانه» دارد و به ترسیم الگوی مطلوب در سازمان‌های فرهنگی پرداخته و یا با رویکردی «تحول‌گرایانه» موانع، اصول و راهکارهای تحول در سازمان‌های فرهنگی را بیان کرده است. توجه به ساختارهای غیررسمی در این آثار نیز یا مانند گذشته رویکردی «توصیفی» دارد و به تشریح مفاهیم، ماهیت فرهنگ از منظر تحول و وضعیت‌شناسی ساختارهای فرهنگی کشور پرداخته و یا با رویکردی «تحول‌گرایانه» به اصول و موانع تحول فرهنگی اشاره کرده است.

بنابراین در بعد توصیفی مسئله و در پاسخ به سؤال فرعی اول تحقیق، یعنی چستی و ماهیت بازسازی ساختارهای فرهنگ، باید گفت: بازسازی این ساختارها مطابق رویکرد مرسوم و غالب، به معنای تحولات عمیق و سریع در ساختارهای تشکیلاتی، مأموریت‌ها و نیروی انسانی سازمان‌های فرهنگی تلقی می‌شود؛ و مطابق رویکردی دیگر که کمتر مد نظر است، از آن معنای تحول در ذهنیت‌ها و الگوهای رفتاری افراد فهمیده می‌شود، اعم از اینکه از طریق سازمان‌های رسمی صورت پذیرد و یا از طریق فعالیت‌های متکثر و غیررسمی حاصل گردد.

بر این اساس در موضوع تحول نیز آنچه بیشتر به آن توجه شده، تحول سازمان‌های فرهنگی است و در واقعیت امر تا کنون بازسازی تحول‌گونه ساختارهای فرهنگی در بیشتر موارد، به معنای بازسازی سازمان‌های فرهنگی از آن دریافت شده است. البته این تصور گرچه تقلیل‌گرایانه است، اما اشتباه نیست؛ زیرا سازمان‌های فرهنگی و حتی غیرفرهنگی نقشی اساس در تغییرات فرهنگ ایفا می‌کنند و مدیریت تأثیر محصول این سازمان‌ها و مؤسسات و گامی در جهت مدیریت، تغییر و بازسازی کار کلان فرهنگی است.

همچنین در پاسخ به چستی معنای «فرهنگ» و ساختارهای فرهنگی، مطابق یک دیدگاه، ساختارهای فرهنگی به معنای همین دستگاه‌های دولتی و غیردولتی فرهنگی است و مطابق دیدگاهی دیگر ساختارهای فرهنگی مساوی با قواعد و ارزش‌های عام حاکم بر کنش‌های افراد است.

در پاسخ به این سؤال که تغییرات ساختارهای فرهنگ چه ابعاد و مؤلفه‌هایی دارد، می‌توان گفت: مطابق یک رویکرد، اگر بازسازی ساختارهای فرهنگ را به تحولات سازمانی تقلیل دهیم، ابعاد و مؤلفه‌های این مسئله تنها شامل تحول در نیروی انسانی، تحول در ساختار - به شرط نیازمندی سازمان به تحول ساختاری - و تحول در ارتباطات میان‌سازمانی خواهد بود. اما مطابق رویکردی عام‌تر، عرصه تحول سازمانی تنها بخشی از ابعاد و مؤلفه‌های بازسازی ساختارهای فرهنگ است.

ولی در این رویکرد عام نیز ابعاد و مؤلفه‌های بازسازی ساختارهای فرهنگ به صورت جامع تشریح نشده است. با مراجعه به آثاری که همین رویکرد عام را در این زمینه در پیش گرفته‌اند، تنها به تحولات علمی به‌مثابه بخشی از ابعاد تحولات فرهنگی و پیش‌نیاز بازسازی ساختارهای فرهنگی توجه شده است. بنابراین در رویکردی عام به موضوع «بازسازی ساختارهای فرهنگ»، علاوه بر تحولات سازمانی، بر تحولات علمی و ضرورت ایجاد رشته‌هایی با عنوان «فلسفه فرهنگ» و سپس «علم فرهنگ» به‌منزله ابعاد این مسئله تأکید شده است.

در بعد تبیینی مسئله و در پاسخ به چرایی ضرورت بازسازی ساختارهای فرهنگی، چه در معنای عام و چه در معنای تقلیل‌گرایانه، تنها به عوامل محدودی، از جمله جبران عقب‌ماندگی‌ها می‌توان دست یافت. در این بخش باید توجه کرد که اگر با رویکردی تقلیل‌گرایانه و از منظر مدیریتی به مسئله بازسازی ساختارهای فرهنگی نگریسته شود، بقای سازمان فرهنگی به‌مثابه یکی از مهم‌ترین عوامل ضرورت تحول در آن سازمان در فضای رقابتی بین سازمان‌ها محسوب می‌شود. این در حالی است که مسئله اصلی تغییرات امر کلان فرهنگ در جامعه است و بقا یا انحلال یک سازمان فرهنگی اولویتی به مراتب پایین‌تر از آن دارد. علاوه بر آن، برای تبیین علل تغییرات فرهنگ، به‌ویژه تغییرات بنیادین آن، عواملی مانند وجود نخبگان برجسته، مناسبات جهانی، اراده حاکمان و توسعه فناوری از عوامل اصلی دگرگونی‌های فرهنگی در این آثار به‌شمار می‌روند.

بنا بر آنچه ذکر شد، در بعد ناظر به تغییر و چگونگی و در پاسخ به این سؤال که مسیر بازسازی ساختارهای فرهنگی چیست؟ باید گفت: عمده راهکار ارائه‌شده برای تغییر و تحول در ساختارهای فرهنگی از طریق مداخله در سازمان‌های فرهنگی است و از بررسی آثار و جمع‌بندی داده‌ها می‌توان ضعف در بخش ارائه راهکار برای تحول در فرهنگ و ساختارهای آن را به وضوح مشاهده کرد.

همچنین در پاسخ به چستی وضعیت مطلوب ساختارهای فرهنگی در کشور نیز داده‌های قابل توجهی درباره آن نمی‌توان به‌دست آورد و ترسیم وضعیت مطلوب امری است که نیازمند توجه و تحقیق بیشتر است. همچنین امکان مداخله در موضوع فرهنگ مورد اتفاق این آثار است؛ اما حدود مداخله در آن مشخص نشده است.

در پایان، اشاره به برخی کاستی‌ها در پژوهش‌های مرتبط با بازسازی ساختارهای فرهنگی که از این مطالعات به‌دست آمد، می‌تواند برای هدف نهایی این تحقیق، یعنی گسترش دانش و زمینه‌سازی برای تولید یا توسعه نظریات و تفسیرهای جدید درباره موضوع بازسازی ساختارهای فرهنگی مفید باشد. از جمله این کاستی‌ها آن است که توجه

به تغییرات و تحولات سازمانی با رویکردی بیشتر مدیریتی و کمتر فرهنگی صورت پذیرفته است؛ یعنی کمتر به بررسی نقش و کارکرد پدیده سازمان در عرصه فرهنگ و به تبع آن، در کار بازسازی ساختارهای فرهنگی توجه شده و غالباً با رویکردی مدیریتی دستورالعمل‌ها و توصیه‌هایی به منظور تغییرات و تحولات درون سازمانی - خواه سازمان‌های فرهنگی و یا دیگر سازمان‌ها - و افزایش بهره‌وری ارائه شده است. بنابراین ادبیات بازسازی - یعنی مفاهیم، رویکردها و راهبردهای مرتبط با بازسازی - در حوزه علوم انسانی و اجتماعی و در سطح راهبردی بیشتر از سوی رویکردهای مدیریتی ارائه شده است.

همچنین آثار اندکی در سطح راهبردی به بررسی نقش امور اساسی، از قبیل دین، سیاست و اقتصاد در تحول و بازسازی ساختارهای فرهنگ توجه کرده و در نهایت، به صورت گذرا به این امور اشاره کرده‌اند. بیشتر آثار بررسی شده نیز به موضوع در دست مطالعه به اجمال و گذرا پرداخته و چون سعی کرده‌اند به بخش وسیعی از موضوع اشاره کنند، بیشتر درآمدی بر مسئله محسوب می‌شوند. بنابراین عمق و تخصص مباحث کم است و در نتیجه نمی‌توان گفت: چند درصد آثار به صورت تخصصی بر روی یک بخش (برای مثال، آسیب‌شناسی سازمان‌های فرهنگی) متمرکزند. گاهی در یک اثر، هم توجه به ساختارهای رسمی و سازمانی وجود دارد و هم توجه به ساختارهای غیررسمی؛ هم رویکرد غایت‌مدارانه وجود دارد و هم آسیب‌شناسانه، و همین موضوع است که از عمق و تفصیل مطلب می‌کاهد.

همان‌گونه که در مقاله اشاره شد، با توجه به چارچوب مفهومی تحقیق که قلمرو گردآوری داده‌ها را تعیین می‌کند، روشن است که در آثار به‌دست‌آمده نباید انتظار مطالعات عمیق و گاه فلسفی را درباره فرهنگ داشته باشیم. اگر مطالعات مربوط به فرهنگ را در سه سطح مطالعات بنیادین، راهبردی و عملیاتی دسته‌بندی کنیم، آثار به‌دست‌آمده که به‌مثابه داده‌های تحقیق از آنها استفاده شد، در دسته دوم، یعنی مطالعات راهبردی جای می‌گیرند، و این نیز بدان‌روست که مسئله بازسازی ساختارهای فرهنگی اساساً یک مسئله راهبردی است؛ اما لزوماً باید از مطالعات دسته اول استفاده کند و به مطالعات دسته سوم نیز کمک نماید.

اگرچه تمامی آثار، بخشی از نوشتار خود را به بیان مفاهیم کلی و تشریح آنها اختصاص داده، اما نتوانسته‌اند به خوبی بین مطالعات بنیادین و راهبردی ارتباط و همسویی برقرار کنند و اتصال مطالعات دسته دوم به آثار دسته اول، یعنی مطالعات بنیادین ضعیف است. این در صورتی است که مطالعات دسته دوم باید از یافته‌های مطالعات بنیادین به‌عنوان مبانی استفاده کند. همچنین این آثار به مطالعات و آثار عملیاتی نیز منجر نشده و با نگاهی خوش‌بینانه کمتر به مرحله سوم و داده‌های عملیاتی انجامیده است.

## منابع

- آزاد ارمکی، تقی و نوح منوری، ۱۳۹۱، «تحلیل محتوای سیاست‌های فرهنگی ایران، بر اساس قانون اساسی؛ سند سیاست‌های فرهنگی و برنامه پنجم توسعه»، *راهبرد اجتماعی فرهنگی*، ش ۳، ص ۳۷-۳۰.
- ازکیا، مصطفی و محمود توکلی، ۱۳۸۵، «فرا تحلیل مطالعات رضایت شغلی در سازمان‌های آموزشی»، *علوم اجتماعی*، ش ۲۷، ص ۱-۲۶.
- اسکات، جان و خوزه لوپز، ۱۳۹۱، *ساختار اجتماعی*، ترجمه یوسف صفاری، تهران، آشیان.
- اسمیت، فیلیپ، ۱۳۹۱، *درآمدی بر نظریه فرهنگی*، ترجمه حسن پویان، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- بارکر، کریس، ۱۳۸۷، *مطالعات فرهنگی: نظریه و عملکرد*، ترجمه نفیسه حمیدی و مهدی فرجی، تهران، پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- بلیکی، نورمن، ۱۳۸۴، *طراحی پژوهش‌های اجتماعی*، ترجمه حسن چاوشیان، تهران، نشر نی.
- بهمنی خدنگ، محمدرضا و مهدی مولایی آرنای، ۱۳۹۳، «مهندسی فرهنگی و الگوی تعامل سازمان‌های فرهنگی کشور»، *دین و سیاست فرهنگی*، ش ۱، ص ۱۷۳-۱۹۱.
- پارسانیان، حمید، ۱۳۹۰، *روش‌شناسی انتقادی حکمت صدرایی*، قم، کتاب فردا.
- توسلی، غلامعباس، ۱۳۸۶، *نظریه‌های جامعه‌شناسی*، تهران، سمت.
- جبرئیلی فرد، حسین، ۱۳۹۸، «تأثیر اندازه سازمان بر مدیریت تحول»، *پژوهش در حسابداری و علوم اقتصادی*، ش ۶ ص ۳۳-۴۱.
- چلیبی، مسعود، ۱۳۷۵، *جامعه‌شناسی نظم: تشریح و تحلیل نظری نظم اجتماعی*، تهران، نشر نی.
- حسینی، سیداحمد، ۱۳۸۴، *طرح ساماندهی فعالیت‌های فرهنگی دستگاه‌ها و نهادهای غیردولتی فرهنگی*، تهران، دبیرخانه شورای عالی انقلاب فرهنگی.
- حقیقی، علیرضا و همکاران، ۱۳۹۹، «ارائه مدل تغییر فرهنگ سازمانی در وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی»، *مطالعات رفتاری در مدیریت*، ش ۲۱، ص ۱-۱۶.
- دراری، اسماعیل و زهره اسماعیلی، ۱۳۸۸، «اصول حاکم بر پرورش فرهنگ اسلامی به‌عنوان مهم‌ترین پیش‌نیاز مهندسی مجدد فرهنگی»، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ش ۴۲، ص ۱۶۳-۱۸۷.
- رجب‌زاده، احمد، ۱۳۸۰، «انگاره نظری فرهنگ و الزامات برنامه‌ای آن»، *فرهنگ عمومی*، ش ۲۲، ص ۶۴-۷۶.
- رحیم‌پور ازغدی، حسن، ۱۳۸۵، «مهندسی فرهنگی؛ فرهنگ عمومی تا خرده‌فرهنگ‌ها را شامل می‌شود»، *مهندسی فرهنگی*، ش ۶ و ۷، ص ۱۵-۱۸.
- رشاد، علی اکبر، ۱۳۸۶، «مهندسی فرهنگ و مهندسی فرهنگی (ماهیت، مبانی و مسائل)»، *زمانه*، ش ۵۸، ص ۴-۱۳.
- رضایی، مصطفی، ۱۳۹۳، «تغییر و تحول در سازمان‌های رسانه‌ای»، *کتاب مهر*، ش ۱۴، ص ۵۶-۷۹.
- ریترز، جورج، ۱۳۷۴، *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، علمی.
- سنجقی، محمدابراهیم، ۱۳۷۸، «چرایی تحول در سازمان»، *تحول اداری*، ش ۲۳، ص ۳۳-۴۵.
- سیدمن، استیون، ۱۳۸۶، *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران، نشر نی.
- سیدتقوی، میرعلی و سیدمحمد میرتقیان رودسری، ۱۳۹۳، «بررسی شکاف میان اخلاق سازمانی حاکم و اخلاق سازمانی کلامی»، *مطالعات مدیریت گردشگری*، ش ۲۷، ص ۴۷-۹۲.
- صدیق اورعی، غلامرضا، ۱۳۹۸، *مبانی جامعه‌شناسی (مفاهیم و گزاره‌های پایه)*، قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- عابدی، احمد و همکاران، ۱۳۸۵، «درآمدی بر روش پژوهش فراتحلیل در تحقیقات آموزشی»، *حوزه و دانشگاه*، ش ۴۹، ص ۱۲۱-۱۴۰.

- عرب اسدی، حسین و کمیل رودی، ۱۳۸۸، «تغییر ساختار سازمانی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی مقدمه اثربخشی مدیریت فرهنگ»، *مهندسی فرهنگی*، ش ۲۷ و ۲۸، ص ۴۸-۶۰.
- غلامپور آهنگر، ابراهیم، ۱۳۸۶، «جایگاه دولت در عرصه فرهنگ (مروری بر تئوری‌ها و دیدگاه‌ها)»، در: *مجموعه مقالات اولین همایش ملی مهندسی فرهنگی (مقاله کنفرانس)*.
- غلامی، رضا، ۱۳۹۹، «چارچوبی برای بازسازی انقلابی ساختار فرهنگی کشور»، *مطالعات میان فرهنگی*، ش ۴۶، ص ۱۳۳-۱۵۱.
- فولادی، محمد، ۱۳۸۷، «فرهنگ و مهندسی فرهنگی»، *راهبرد فرهنگ*، ش ۱، ص ۱۸۳-۲۱۹.
- قاسمی، حمید، ۱۴۰۰، *مرجع پژوهش*، تهران، اندیشه آرا.
- قدیری ایبانه، محمدحسن و فرخ سادات وارث، ۱۳۸۶، «میزگرد تخصصی مدیریت تحول»، *فرهنگ پویا*، ش ۴، ص ۲۴-۳۰.
- قربانی، محمود و داود علی‌شاد، ۱۳۸۵، «مهندسی مجدد و جایگاه آن در سازمان‌ها»، *مدیریت*، ش ۱۰۹ و ۱۱۰، ص ۲۹-۳۵.
- کوشکی، جمشید و محمد خانی، ۱۴۰۱، «عضلات و چالش‌های پیش روی مهندسی مجدد در سازمان‌های داخلی ایران»، *پژوهش‌های علوم مدیریت*، ش ۱۱، ص ۵۰-۶۱.
- گرامی، غلامحسین و میثم شریف اصفهانی، ۱۳۸۶، «مهندسی فرهنگی؛ بایسته‌ها و راهبردها»، *معارف*، ش ۵۲، ص ۱۲.
- مجتبی‌زاده، عبدالکازم، ۱۳۸۱، «تعامل دین، فرهنگ، ارتباطات و دولت در ایران معاصر»، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ش ۱۵، ص ۲۵۷-۲۶۴.
- مرعشی، سیدجعفر، ۱۳۷۶، «ضرورت تحول سازمان»، *تدبیر*، ش ۳۴، ص ۲۲-۲۶.
- مهدی‌پور، فرشاد، ۱۴۰۰، «به سوی بازسازی انقلابی حوزه فرهنگ»، در: <https://khl.ink/f/48595>.
- واعظی، منصور، ۱۳۸۵، «جایگاه فرهنگ عمومی در مهندسی فرهنگی»، *مهندسی فرهنگی*، ش ۶ و ۷، ص ۴۸-۵۰.
- ودادی، احمد و اعظم دشتی، ۱۳۸۶، «مهندسی فرهنگ، چپستی و الزامات»، *مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی*، ش ۳۴، ص ۶۴-۸۰.
- Archer, M.S., 1992, *Culture and Agency: The place of Culture in Social Theory*, Cambridge, Cambridge University Press.
- Harris, M, 1980, *Cultural Materialism: The Struggle for a Science of Culture*, New York, Vintage Books.
- Noblit, G. W. & Hare, R. D., 1988, *Meta-ethnography*, Newbury Park, Sage.
- Sandelowski, M. & Barroso, J., 2007, *Handbook for Synthesizing Qualitative Research*, New York, Springer Publishing Company.
- Walsh, D. & Downe, S., 2005, "Meta-Synthesis Method for Qualitative Research", *Journal of advanced nursing*, No. 50(2), p. 204-211.